هنر و تعاریف آن (3)

اذکائی، پرویز

«هیچ چیز زیباتر از این نیست که انسان به حقیقت‏ نزدیک شود و پرتو آنرا بوسیله‏ی هنر بر نوع‏ انسان منتشر سازد.»(بتهوون)

در دنبال نظریه هگل راجع به هنر و زیبائی،باید اضافه کرد که وی بر حسب‏ عادت،در هنر و صنعت سه مرتبه قایل شده است:یکی صنعت شرقی(چینی و هندی9، یونانی است)،سوم صنعت جدید،که در آن معانی بر صور غلبه دارند.هگل انواع‏ صنایع و هنر را نیز بحسب لطافت و دقیق بودن آنها طبقه‏بندی نموده است.

بعد از هگل،شوپنهاور1صنایع را که در حقیقت یکی میداند،چون مظهر زیبایی‏اند و از لحاظ موادی که بکار میبرند مختلفند،مراتبی قایل شده و حقایق آنها را نظر به«مثل»بیان نموده،که میتوان نظریاتش را ملهم از نظریه افلاتون دانست و تحقیقات وی درباره‏ی زیبایی از لحاظ فلسفه‏ی ایده‏آلیستی جالب است.

\*\*\* در اینجا مختصر اشاره‏یی به انتقاداتی که به نظریات متافیزیکی درباره‏ی زیبایی‏ و هنر وارد آمده،میشود و در جای دیگر بتفصیل خواهد آمد.

بقول فلیسین شاله:البته کسی نمیتواند منکر زیبایی نظریه افلاطون باشد.

ولی اشکال و ایراد عمده در ارزش نقطه‏ی حرکت متافزیک و پایه‏واساس آنست.

بعد از کانت(1724-1804)و مخصوصا اگوست کنت(1795-1857)خیلی‏ها معتقد شده‏اند که متافیزیک،یعنی رسیدن بحقیقت،ممکن نیست.ما تنها از حوادی‏ که بوسیله‏ی حواس و وجدان شناخته میشوند آگاه میشویم و مطلق و وجود فی نفسه‏ را نمیتوانیم دریابیم.چطور میتوانیم ادعا نماییم که زیبایی مطلق موجود است و تصورات و«مثل»حقایقند و افراد ظواهر و مجازی؟چطور میتوانیم بگوییم که یک‏ فرد انسانی که بوسیله حواس خود او را درک مینماییم ظاهری و مجازی است؟.

در صورتیکه کلیات و«مثل»حقایق هستند و غیر از آنها حقایقی نیست.ویکتور کوزن‏ (1867-1792)میگوید:اگر زیبایی مطلقی نباشد باید بزیباییهای نسبی و متغیر مثلا زیبایی باستانی،زیبایی جدید،زیبایی کلاسیک،زیبایی رمانتیک،قایل شویم.

هریک از این زیباییها نیز اقسام مختلف خواهد داشت،غلط بودن نتیجه غلط بودن‏ (1)- Arthur-Schopenhauer فیلسوف دیگر آلمانی که در دانتزیک بسال 1788 تولد یافت- در گذشتش در سال 1860 است.

فرضیه را میرساند.

این عقیده که بنظر کوزن نادرست در میآید،درست نظریه و عقیده اکثر دانشمندان امروزی درباره هنر و زیبایی است.تحول هنری را که تاریخ نشان میدهد نمیتوان با نظریه کوزن توجیه نمود و ازاین‏رو نمیتوان تیپ واحدی برای زیبایی قبول‏ کرد.پس استنتاج نظریه‏یی درباره هنر از فلسفه ما بعد الطبیعه که مورد قبول همه باشد میسیر نیست‏1با این احوال چون غیرممکن است از عالم ما بعد طبیعت بطوریکه تمام‏ عقول بپذیرند،درک نتیجه مثبتی برای توصیف هنر و زیبایی نمود باید در وقایع‏ روانشناسی و توده‏شناسی و تاریخ،اندیشه و استقراء بکار بست.

در روانشناسی

هرکس از تماشای پدیده‏یی هنری،در خود یکنوع علاقه و تمایلی برای ایجاد آثار زیبا احساس میکند.در هنرمند عوامل‏ روحی برای خلق و ایجاد آثار هنری بسیار مؤثر است، چنانکه برخی شناخت زیبایی را مطلقا یک بحث و مطالعه روانشناسی دانسته‏اند.

در شناخت زیبایی،روانشناسی پرورشی و عمومی نقش مؤثری میتواند داشته باشد، و آن پرورش هنری است.زیرا زیبایی در طبیعت و آثار هنرمندان وجود دارد،اما برای اینکه شخص آنرا دریابد و دوست بدارد لازمست استعدادش را بدست آورده، پرورش دهد.

شناخت زیبایی‏ از لحاظ جامعه‏شناسی

انسان در جامعه زیست میکند و بوسیله جامعه با طبیعت ارتباط مییابد زیرا اصولا جامعه محصول تضاد آشتی‏ناپذیر انسان‏ طبیعت است.از اینرو تأثیر متقابل طبیعت و انسان،بتوسط جامعه صورت میپذیرد.

پس برای شناختن هرپدیده اجتماعی-از جمله هنر-از یک نظر باید عوامل‏ موثر در انسان را در خصوصیات جامعه انسانی و مراحل گوناگون رشدوتکامل آن‏ جستجو کرد و از نظر دیگر تاثیر انسان را در جامعه که زاییده احتیاجات و مختصات‏ جسمی و روحی اوست بررسی کرده و شیوه و جهت تکامل آن پدیده را،از تأثیر متقابل‏ این دو امر یعنی جامعه و انسان بر یکدیگر دریابیم.هنرمند و آثارش،تحت تاثیر محیط طبیعی و بویژه جامعه است هرهنرمند شریک افکار اخلاقی و علمی و اعتقادات‏ اجتماعی و مذهبی مردمانی است که در میان آنان زندگی مینماید و ازاینرو بالضروره‏ مجبور است در آثار خود که بدیگران عرضه میدارد کم‏وبیش عواطف و احساسات‏ معاصرین خود را بیان نماید و تکنیک زمان خود را که محصول علم است بکار برد و بکار میبرد که در نتیجه تحقیقات و اختراعات علمی زمان او بدست آمده و در دوره‏های‏ پیش موجود نبوده‏اند.لذا میتوان گفت که هرهنرمند تابع محیط اجتماعی خود بوده، آثار زیبای او محصول آن محیط است.و با توجه باین نکات است که قاعده‏ی زیر را بدست آورده‏اند:«برای مطالعه و شناختن آثار هنری و هنرمندان باید شرایط و اوضاع کلی و عمومی و ممیزات فکری و اخلاقی دوره آنها را بطور دقیق شناخت.

آخرین توجیه و نخستین علت همانجاست زیرا محصول فکر انسانی مانند مولودهای‏ طبیعت زنده تابع محیط است.»

مادام دوستال M.de stsel -1766-1817 درباره ادبیات که رشته‏یی از (1)-استتیک-فلیسین شاله.

هنر است اینموضوع را چنین بیان میکند:«چون ادبیات،بلاغت یک جامعه است‏ باید دید نفوذ مذهب و آداب‏ورسوم و قوانین در آن تا چه اندازه و نفوذ آن در روی اینها تا چه حد است.»همین فکر را زیباشناس بزرگ فرانسه هیپولیت‏تن Hipolyle taine در کتاب(فلسفه‏ی هنرش)آورده و چون تن از نظر زیباشناسی اجتماعی و تاریخی‏ هنوز مرجع تقلید است خلاصه‏ییکه در کتاب شاله Challay آمده و خلاصه‏یی دیگر از لالو Lalo بیان میشود1تن میگوید:

«هر کار هنری هنرمند را باید با توجه بسایر کارهای هنریش ارزش داد.

هنرمند وابسته بگروهی است که در یک کشور،در یک زمان،در مکتب خاصی تربیت‏ یافته است.شکسپیر یا روبنس هنرپیشگان منفردی نیستند که از آسمان افتاده باشند بلکه بلندترین شاخه‏ی درخت زمان خود هستند».چنانکه«تن»دوازده نفر را اسم‏ میبرد که در آن که در آن زمان همه به سبک شکسپیر نگارش میکرده‏اند و همان سنخ‏ افکار در آنها نیز رسوخ داشته است.همینطور ده نفر را در مقابل روبنس نام میبرد که رقیب او بوده و به همان سبک نقاشی میکرده‏اند از طرفی هرمکتب هنری نیز مرتبط به سازمان وسیعتری میباشد،و آن جامعه است که آنرا احاطه کرده.

«اما رابطه‏ی هنر و اجتماع و اقتصاد بدون اینکه مستقیم باشد مسلما وجود دارد و از اینجهت است که دایما در حال تغییروتکامل است.بهمین علت نیز حس‏ زیباشناسی و بالنتیجه قواعد زیبایی(استتیک)در حالیکه دایما تغییر میکند در عین‏ حال نیز ترقی کرده و بدرجه‏ی عالیتری میرسد این سیر بطرف بالاتر و عالیتر مثل‏ سیر تکاملی جسته‏جسته انجام میپذیرد parlonds و اشکال مختلف و متغایر بخود میگیرید ولی کسی نمیتواند تکامل آنها را انکار کند خصوصا که جریان تکامل حس زیبایی‏ با جهانی گشتن آن توأم میباشد.».

درباره‏ی زیبایی و هنر از لحاظ جامعه‏شناسی و تاریخ و ریشه‏های اجتماعی‏ و اقتصادی و همچنین ریشه‏های روانی و نیز ریشه‏های هنر در مناسبات اجتماعی، نظر باهمیتی که واجد است در جای دیگر بتفصیل سخن بمیان خواهد آمد.

از نظر فیزیولوژی‏2

عده‏یی شناخت زیبایی را از لحاظ علم وظایف اعضا2مورد بحث‏وتحقیق قرار داده‏اند و چون زیبایی تأثیرات مخصوصی‏ بر روی انسان میگذارد،لذا گفته‏اند که باید علل و چگونگی‏ لذت‏یابی از یبایی را در بررسی اعضای بدن مانند چشم‏وگوش...دانست.لیکن‏ از این لحاظ تنها،نمیتوان بنتیجه منطقی رسید و نباید از دیگر لحاظ،بویژه از پسیکوفیزیولوژی‏3چشم پوشید.

 (1)-زیباشناسی(وزیری)-ص 11

(2)- Physiologie

(3)- Psycho-Physiologie علم طبیعی روحی،علم ربط جسم و روح(سیر حکمت).